

نکته‌هایی از معارف حسینی

عباس عبد‌الهی فر^۱

مرگ و حیات در مکتب حسینی^۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلوة والسلام على سيدنا و مولانا ابي القاسم مصطفى محمد و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين
ميلاد مبارک حضرت امام حسين و حضرت امام سجاد و حضرت ابا الفضل العباس عليه السلام را به شما بزرگواران تبریک عرض می‌کنم.

موضوع بحث این جلسه به مناسبت ولادت امام حسین عليه السلام در مورد مرگ و حیات در مکتب حسینی است. تعابیر مرگ و حیات در سخنان گهربار حضرت به صورت مکرر و به عناوین و مناسبت‌های مختلف به کار رفته است. یکی از شخصیت‌هایی که بیش از دیگران به این موضوع اهتمام داشته و بدان پرداخته، مرحوم علامه محمدتقی جعفری است. ایشان در آثار مختلف به موضوع حیات به معنی عام کلمه و نیز به حیات معقول پرداخته‌اند. همچنین در کتاب امام حسین عليه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت که مجموعه‌ای از تحقیقات و سخنرانی‌های ایشان است، به موضوع حیات و مرگ در

۱. دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه. تهران (abdolahifar@gmail.com)

۲. متن حاضر چکیده‌ای از سخنرانی جناب دکتر عبد‌الهی فر در موسسه تحقیقاتی پژوهشی اندیشه پژوهان عاشورایی گلستان در شب میلاد امام حسین عليه السلام در بهمن ماه ۱۴۰۲ است.

مکتب حسینی بسیار اهتمام داشته‌اند.

چنان‌که اشاره شد عبارات متقابل و متناقض موت و حیات در سخنان امام حسین علیه السلام بسیار به کار رفته است؛ حضرت درجایی می‌فرمایند: «وَ اِنِّى لَأَرى المَوْتَ الا سَعَادَةَ و الحِیَآهَ مَعَ الظَّالِمِینَ الا بِرَمَا» (حلیة الاولیاء، ج ۲)، «موت فی عز خیر من حیاء فی ذُل، الموت اولی من رکوب العار - والعار اولی من دخول النار» (حلوانی، ۱۴۰۸: ۸۸) و از این قبیل عبارت در فرمایشات ایشان بسیار است.

بررسی معنای مرگ و حیات در مکتب حسینی که برآمده از قرآن بوده و تبیینی عینی از آموزه‌های الهی در کتاب الهی و تعالیم حضرت نبی ختمی مرتبت صلوه الله علیه و آله الطیبین است و از طرفی خود امام علیه السلام که به عنوان حامل قرآن و یکی از ثقلین هستند، ایجاب می‌کند در معنای مرگ و حیات بیشتر بیاندیشیم تا بتوانیم از تعالیم حضرت برای سامان دادن زندگی خود بهره بیشتری ببریم.

موضوع مرگ و حیات در دهه‌های اخیر مورد علاقه بسیاری از متفکران و اندیشمندان غرب نیز بوده و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در این زمینه نوشته شده است. در اندیشه علمی و فلسفی مدرن به صورت معمول به جنبه‌های ظاهری حیات نظر می‌شود. معمولاً حیات را به صورت امری مادی و یکنواخت که دارای آثاری چون تغذیه، سوخت و ساز، رشد و تولید مثل است، در نظر می‌گیرند و از حقیقت و جنبه‌های متعالی آن به‌ویژه علم، قدرت، اراده، عشق، محبت، کمال جویی، معنویت‌طلبی و جاودانگی طلبی غفلت می‌کنند یا اینکه این موارد جدی گرفته نمی‌شود. لذا مبدأ و منشأ آن نیز نادیده گرفته می‌شود (اپارین، ۱۳۵۸: ۳۴۷). البته نظریات مختلفی در تفسیر حیات مطرح شده که مجال پرداختن به آنها نیست. دیدگاه مکانیستی و ماشینی انگاری؛ ارگانیستی و اندام‌وارانگاری و ویتالیستی از نمونه‌های معروف تلقی‌های مدرن از حیات در غرب است (باربور، ۱۳۶۲: ۳۵۲). این تلقی در بین بعضی از مذاهب و فرق مسلمان نیز مشاهده می‌شود. بعضی از اهل حدیث و اشاعره متقدم، بر دیدگاه مادی حیات تأکید داشتند و نفس را مزاج بدن تفسیر می‌کردند.

در اندیشه اسلامی به خصوص از نظر فیلسوفان و عرفا، حیات امری وجودی و



ذو مراتب و دارای درجات مختلف است که از عالم خاک تا آخرین مراتب افلاک را در بر می‌گیرد. حیات حقیقی امری وجودی است که در عالم هستی پخش و پراکنده است. حیات در معنی عام آن بر شعور و هوشمندی حکایت دارد و تسبیح خداوند از آثار آن است و لذا همه موجودات از این جهت قدرت حمد و ثنای پروردگار را دارند. علاوه بر این در تعریف دیگری از فلاسفه در مورد حیات اشاره می‌گردد که الحی هو الإدراک الفعال، یعنی موجود زنده دارای علم و ادراک و نیز فعالیت ارادی است. آگاهی و فعالیت ارادی از ویژگی‌های حیات هستند؛ حیات امری نفسی و ذاتی است و این دو از لوازم آن هستند. البته این دو صفت جنبه‌های متعالی حیات هستند که حتی در موجودات مجرد نیز یافت می‌شوند. خداوند در قرآن از آن با عنوان عالم و دارای اراده یاد کرده است (ملاصدرا، ۱۳۷۹: ۴۱۸/۶).

آن‌گاه که حیات امری وجودی تلقی می‌گردد و به نحوه وجود شیء اطلاق می‌گردد این بدان معنا است که همه موجودات حتی جمادات هم از حیات بهره‌مند هستند. زیرا هر موجودی به اندازه خود صاحب حیات است و حمد و تسبیح خدای را به جای می‌آورد. در این معنا حیات با ظرفیت وجودی موجودات ربط پیدا می‌کند. لذا زمین، کوه، دشت، درختان، پرندگان، جانوران، چهارپایان، انسان، جن و بقیه موجودات هم دارای حیات خاص خود هستند. مهم‌ترین مشکل دیدگاه‌های غربی هم این بود که نمی‌توانستند مراتب درجات و تنوع حیات را روشن کنند. در حالی که در اندیشه اسلامی بر این موضوع بسیار تأکید می‌گردد.

ملاصدرا با جمع‌بندی دیدگاه‌های فیلسوفان مسلمان و آموزه‌های دینی به ویژه قرآن کریم مباحث حیات را نظام‌مند کرد. با کمک مباحث فلسفی چون اصالت وجود و حرکت جوهری به تدوین نظریه خود در مورد حیات پرداخت. بحث حیات وقتی اهمیت پیدا می‌کند که به حیات انسان پرداخته می‌شود. انسان واقعاً موجودی پیچیده و فوق‌العاده است. در هیچ چیز نمی‌گنجد و قرار و آرام ندارد، مگر اینکه به اصل خود بازگردد و این بازگشت باید در همین دنیا و در سیر تحول وجودی اش اتفاق بیافتد.

طباطبایی (۱۳۷۵: ۵۲/۱۰) در تعریف حیات می‌فرماید: حیات عبارت است از «نحو

وجود شیء» که به معنای ظهور و بروز آثار مطلوب از هر چیزی است و نیز می فرماید: کون الشیء بحیث تترتب علیه آثاره المطلوب منه. در واقع آن چیزی زنده است که آثار مطلوب از خود را بروز دهد و ظهور آثار مطلوب از شیء باید طوری باشد که با ملاحظه آن بتوان گفت شیء به کمال خود رسیده است. به این معنی وقتی از وصف حیات استفاده می شود، دیگر آن معنای مورد نظر در علوم طبیعی کفایت نمی کند، بلکه در اینجا حیات هر موجود یعنی بروز درجات عالی کمال مورد انتظار در آن چیز و مرگ یک چیز به معنی عدم بروز و ظهور آن آثار مطلوب در یک شیء است. به این معنی حیات انسان به معنای آن است که کمال مطلوب و مورد انتظار انسانی را بتوان در افراد ملاحظه کرد. کمال انسان این است که فکر و اندیشه کند و بتواند مطلوب خود را اراده کند و تصمیم بر انجام آن بگیرد. از این جهت است که در قرآن از زمین زنده و مرده سخن می گوید. زمین مرده آثار حیات در آن مشاهده نمی شود، مثل زمستان که در ظاهر حیات طبیعت متوقف می گردد و زمین زنده مانند فصل بهار است که آثار مطلوب مانند روئیدنی ها و سبزی بر آن نمایان است. انسان زنده و مرده نیز در اینجا معنایی متفاوت از آنچه در زندگی روزمره و یا در علوم طبیعی مطرح شد، دارد. یعنی انسان زنده علاوه بر جنب و جوش در پی تحقق حقیقت متعالی خود و دارای اخلاق، فهم، معنویت و آزادگی باشد. لذا بر عکس به کسی که به این موارد بی اعتنا است، مرده گفته می شود؛ کسانی که برای شنیدن حقیقت گوش شنوا و چشم بینایی ندارند یا این که در بعضی آیات گفته شده که قلب های آنها مرده است (ملاصدرا، ۱۳۷۹: ۶/۴۱۸).

اقسام انسان ها به لحاظ حیات در قرآن

باتوجه به مطالب فوق و آیات قرآن، انسان ها به لحاظ حیات بر چهار دسته هستند: برخی در حد گیاهان دارای حیات هستند؛ چون تنها هم و غم شان خوراک و پوشاک و مسکن و سایر نیازهای زیست حداقلی روزمره و اثرش در زندگی رشد و نمو گیاهی و فربه شدن است. گروه دوم کسانی هستند که علاوه بر نیازهای مرتبه اول دارای شهوت، غضب، تمایلات و گرایش های حیوانی هم هستند و دنبال سلطه جویی و برتری بر

دیگران می‌باشند و اما گروه سوم آنهایی هستند که عقل و بالاتر از آن وحی را سرلوحه زندگی خود قرار می‌دهند و به شکوفایی کمال نفس، مراتب عقل، روح و حقیقت وجودی خود می‌پردازند. اما بالاترین مراتب حیات تجلی مراتب قدسی آن در وجود آدمی است که فقط از طریق شناخت و ایمان به خداوند امکان بروز و تجلی می‌یابد. در واقع از نظر قرآن، اگر انسان به خداوند ایمان داشته باشد، زنده است (جوادی آملی، تسنیم، ج: ۹: ۵۸۷). لذا در قرآن بعضی از انسان‌ها فاقد حیات، یا دارای حیات حیوانی معرفی می‌شوند. این بدان معنی است که اینها فاقد حیات انسانی هستند. از نظر قرآن مایه اصلی و حقیقی حیات انسان پذیرش دعوت خداوند و رسول گرامی است لذا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال/۲۴). چنان‌که می‌بینیم مخاطب این آیه، افراد با ایمان هستند. چنین افرادی هم زنده‌اند و هم دارای ایمان و مراتبی از حیات ایمانی را برخوردارند؛ اما قرآن آنان را به حیاتی فراتر دعوت می‌کند و می‌فرماید با اجابت به دعوت پروردگار و رسولش به حیاتی بالاتر نائل خواهید شد. منظور از این زنده کردن چیست؟ خداوند در آیه ۱۲۲ سوره انعام می‌فرماید: «آیا آن کس که مرده بود و زنده اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم که به کمک آن میان مردم راه می‌رود با کسی که صفت وی در ظلمات بودن است و از آن بیرون شدنی نیست؛ مثل هم هستند؟». طبق این آیه، انسان در سایه ایمان به خداوند از نور الهی برخوردار می‌شود که این نور باعث حیات برتر شده و راهگشای او در زندگی روزمره می‌گردد؛ مقدمه‌ای برای برخوردارگی از مقامات نزد خداوند شده و از این طریق انسان نوری از جانب خداوند فیض بخش دریافت می‌کند که افق‌های جدید به روی او باز می‌کند. در نتیجه حیطة شناخت و تعلقات قلبی و روحی و نیز حیطة عملش گسترش و تعالی یافته و جنبه‌های بالقوه وجود او که همان دفائن وجود وی هستند به تعبیر حضرت علی علیه السلام این‌ها شکوفا شده و او را آماده ورود به آستان الهی قرار می‌دهد (نهج البلاغه، خطبه ۱). در واقع از این طریق آدمی به قرب الهی می‌رسد و این زمانی است که بنده در اثر عبادت، اطاعت، شناخت و دلدادگی به حیات طیبه رسیده باشد (جعفری، ۱۳۸۱: ۱۸۷). در اینجا است که انسان به بالاترین مقامات حیات مورد نظر قرآن کریم می‌رسد: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ

ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل/۹۷). در نهایت آدمی به حیات محض می‌رسد: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت/۶۴). سیر این حرکت به سوی حیات محض است که غایت وجودی انسان به عنوان مغز عالم وجود است. این بدان معنی است که انسان در همین دنیا در اثر پیروی از خداوند، ممارست، استقامت و ایمان به اصول دین و عمل به اخلاقیات و فروع دین به مراتب بالاتری از حیات می‌رسد که حیات طیبه نامیده شده است. در آیه شریفه فرمود به او حیات طیبه می‌بخشیم؛ یعنی همچنان که آدمی در بطن مادر به ترتیب به دو مرتبه از حیات مادی و روحی نائل می‌گردد و در طول زندگی هم مراتب این حیات را طی می‌کند؛ در اینجا می‌فرمایید در اثر ایمان و عمل صالح خداوند انسان را در همین دنیا به زندگی جدید می‌رساند که حیات طیبه نامیده می‌شود. گرچه بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه، حیات طیبه را در زندگی برزخی یا حیات اخروی محقق دانسته‌اند؛ اما به نظر می‌آید این حیات طیبه مناسب دنیا است و البته مراتب عالی‌تر آن به تبع طبیعت وجود برزخی و اخروی در عوالم بعدی محقق می‌شود. در نتیجه حیات طیبه همان زندگی برتر است که شروع آن در این دنیا و ادامه آن در برزخ و در نهایت به قیامت منتهی می‌گردد. اوج این حیات مقام طوبی است که در قرآن آمده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَبِ» (رعد/۲۹). در واقع این طوبی به معنای پاداش نهایی به انسان‌های نیکوکار هم در این دنیا و هم بهتر از آن در آخرت است (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۴۱/۱۲). مولوی در خصوص این تفسیر از حیات، اشعار فراوانی دارد. شعر زیر از دفتر سوم مثنوی به صورت خلاصه همه موارد فوق را به خوبی بیان می‌کند و سیر حیات انسان در عوالم جود را به روشنی به تصویر می‌کشد:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله‌ای دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک پر و فر
وز ملک هم بایدم جستن زجو	کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه در وهم ناید آن شوم

پس عدم گردهم چون ارغنون گویدم کانا الیه راجعون
از جمادی سوی جان جان شوید غلغل اجزای عالم بشنوید
اکنون با در نظر گرفتن معنای حیات در قرآن و تبیین فلاسفه و متفکران مسلمان از
آن و توجه به مقام متعالی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به این نتیجه می‌رسیم که امام
حسین علیهم السلام در کربلا چه نگاهی به مرگ و حیات داشتند و برای حفظ چه معنا و تفسیری
از حیات مبارزه می‌کردند. در واقع عاشورا نوعی صف آرایی بین دو تفسیر از مرگ و
حیات دینی بود. زیرا اگرچه هر دو گروه به خدا اعتقاد داشتند و حتی نماز می‌خواندند و
قرآن تلاوت می‌کردند اما تفاوت ایشان را در منش و شخصیت آنها در سبک زندگی باید
ملاحظه کرد. در یک طرف کسانی بودند که فقط ظواهر را می‌فهمیدند و علی‌رغم آدای
نماز و ظواهر دستوری دین، خلق و خوی وحشیگری و دنائت پیشه کرده و هر جنایتی
می‌کنند. خشونت و تجاوز در رفتار آنها موج می‌زند و بی‌رحم و بی‌مروت هستند. در
طرف دیگر کسانی که در اوج عرفان، اخلاق، انسانیت، مروت، مردانگی و محبت و عشق
به اخلاقیات هستند؛ انسان‌هایی آزاده و بی‌اعتنا به دنیا و متعلقات آن که در اوج آزادگی
قرار دارند. هم بین خودشان محبت تام و تمام برقرار است و هم بین آنان و خداوند چنین
است و حتی در مقابل دشمن هم رحم و مروت و جوانمردی دارند. در کربلا مرگ و حیات
معنای متفاوتی دارد و آن را باید با این تفسیر از حیات در قرآن تطبیق داد (جعفری،
۱۳۸۱: ۳۱۶). این تفسیر از حیات است که الهام بخش بوده و جهان جدیدی را به روی
انسان باز می‌کند و هر کس از امام علیهم السلام و یارانش الهام بگیرد، پراز حیات می‌شود و دیگر
شکست در کارش نخواهد بود و نیز هرگز تسلیم مسکترین و جبهه باطل نخواهد شد و
در هر نبردی همواره پیروز میدان است، چه کشته شود و چه زنده بماند. در کربلا
انسان‌های پاک سرشت و دارای حیات متعالی در مقابل انسان‌های ددمنش و حیوان
صفت قرار داشتند؛ در واقع جنگ بین دو گروهی بود که در یکی اخلاق در اوج قرار
داشت و در دیگری اخلاق و بلکه قلب آنها مرده بود؛ لذا در نهایت از انجام هر جنایتی
حتی آتش زدن حریم اهل بیت پیامبر ﷺ و غارت اموال و اسارت بردن خاندان او هم
خوداری نکردند. نبرد بین دو تفسیر از حیات و مرگ در گرفت، تا حیات حقیقی که باعث

قوام انسانیت و رسیدن انسان به غایت خلقت می‌گردد، تحریف نگردد و به تعبیر دیگر، این تفسیر تداوم بعثت پیامبر ﷺ در احیای انسانیت برای طول تاریخ است و لذا کربلا مهم است و توجه به حقیقت نهفته در بطن وقایع ظاهری مهم تر است. می‌توان گفت یکی از جلوه‌گاه‌های واقعی آیه معروف **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** در واقعه کربلا تجلی یافته است و سر اسر استرجاع گفتن حضرت حسین علیه السلام در طول مسیر نیز همین بوده است.

منابع

- اپارین، آ. ای (۱۳۵۸)، حیات: طبیعت منشأ و تکامل آن، ترجمه هاشم بنی طرفی، تهران، شرکت کتاب های جیبی.
- باربور، ایان (۱۳۶۲)، علم و دین، ترجمه بهالدین خرم شاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۸۱)، امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، تهران، موسسه ندوین و نشر آثار علامه جعفری.
- حلوانی، حسین بن محمد (۱۴۰۸)، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، قم، مدرسه الإمام المهدي علیه السلام.
- ملاصدرا (صدرالدین شیرازی) (۱۳۷۹)، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، قم، انتشارات مصطفوی.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی (۱۳۷۱)، *مثنوی معنوی*، نسخه رینولد نیکلسون، تهران، نشر محمد.

